

مرز توحید و شرک

شهید آیت‌اله مرتضی مطهری

مرز دقیق توحید و شرک (شرک نظری و عملی) چیست؟ چه نوع اندیشه‌ای اندیشه توحیدی و چه نوع اندیشه‌ای اندیشه شرکی است؟ چه نوع عملی، عمل توحیدی و چه نوع عملی، عمل شرکی است؟ آیا اعتقاد به موجودی غیر خدا شرک است (شرک ذاتی) و لازمه توحید ذاتی این است که به موجودیت هیچ چیز غیر از خدا (ولو به عنوان آفریده او) اعتقاد نداشته باشیم؟ (نوعی وحدت وجود)

بدیهی است که مخلوق خدا فعل خداست، فعل خدا خود شأنی از شئون اوست و ثانی او و در قبال او نیست. مخلوقات خداوند تجلی فیاضیت او هستند. اعتقاد به وجود مخلوق از آن جهت که مخلوق است، متمم و مکمل اعتقاد به توحید است نه ضد توحید. پس مرز توحید و شرک وجود داشتن و نداشتن شیء دیگر، هر چند مخلوق خود او نیست.

آیا اعتقاد به نقش مخلوقات در تأثیر و تأثر و سببیت و مسببیت شرک است؟ (شرک در خالقیت و فاعلیت) و آیا لازمه توحید افعالی این است که نظام سببی و مسببی جهان را باید انکار کرد و هر اثری را مستقیماً و بلا واسطه از خدا باید دانست و برای اسباب هیچ نقشی قائل نبود؟ مثلاً معتقد بود که آتش نقشی در سوزانیدن، آب در سیراب کردن و باران در رویانیدن و دوا در بهبود بخشیدن ندارد. خداست که خود مستقیماً می‌سوزاند، سیراب می‌سازد، می‌رویاند و بهبود می‌بخشد. بود و نبود این عوامل یکسان است. چیزی که هست عادت خدا بر این است که کارهای خود را در حضور این امور انجام دهد. مثلاً اگر انسانی عادتش بر این باشد که همیشه در حالی که کلاه بر سر دارد نامه بنویسد، بود و نبود کلاه در نوشتن نامه تأثیری ندارد، ولی نویسنده نامه نمی‌خواهد با نبود کلاه نامه‌ای بنویسد. مطابق این نظریه، بود و نبود اموری که عوامل و اسباب نامیده می‌شوند از این قبیل است و اگر غیر از این قائل بشویم برای خدا شریک و یا شریکها در فاعلیت قائل شده‌ایم (نظریه اشاعره و جبریون).

این نظریه نیز صحیح نیست همچنان که اعتقاد به وجود مخلوق مساوی با شرک ذاتی و اعتقاد به خدای دوم و وجود قطبی در مقابل خدا نیست، بلکه مکمل و متمم اعتقاد به وجود خدای یگانه است، اعتقاد به تأثیر و سببیت و نقش داشتن مخلوقات در نظام جهان نیز با توجه به اینکه موجودات استقلال در ذات ندارند، استقلال در تأثیر هم ندارند. «موجود به وجود او و مؤثر به تأثیر او هستند.» شرک در خالقیت نیست بلکه متمم و مکمل اعتقاد به خالقیت خداوند است. اما اگر برای مخلوقات به لحاظ تأثیر، استقلال و تقویض قائل بشویم و چنین بیندیشیم که نسبت خداوند به جهان نسبت صنعتگر است به صنعت (مثلاً سازنده اتومبیل و اتومبیل) که صنعت در پیدایش خود نیازمند به صنعتگر است، ولی پس از آنکه ساخته شد کار خود را طبق مکانیسم خود ادامه می‌دهد. صنعتگر در ساختن صنعت نقش دارد نه در کارکرد مصنوع پس از ساخته شدن. اگر سازنده اتومبیل هم بمیرد اتومبیل به کار خود ادامه می‌دهد. اگر چنین بیندیشیم که عوامل جهان: آب، باران، برق، حرارت، خاک، گیاه، حیوان، انسان و غیره نسبت‌شان با خداوند چنین نسبتی است. (چنان که معتزله احیاناً چنین نظری داده‌اند) قطعاً شرک است. مخلوق در حدوث و بقا نیازمند به خالق است، در بقا و در تأثیر به اندازه حدوث نیازمند است. جهان، عین فیض، عین تعلق، عین ارتباط، عین وابستگی و عین «از اوئی» است. از این رو تأثیر و سببیت اشیا عین تأثیر و سببیت خداوند است، خلاقیت قوه‌ها و نیروهای جهان اعم از انسان و غیر انسان عین خلاقیت خداوند و بسط فاعلیت او است. بلکه خود اعتقاد به اینکه نقش داشتن اشیا در کار عالم شرک است، شرک می‌باشد. زیرا این اعتقاد ناشی از این نظر است که ناآگاهانه برای ذات موجودات استقلالی در مقابل ذات حق قائل شده‌ایم و از این رو اگر موجودات نقشی در تأثیر داشته باشند تأثیرات به قطبهای دیگر نسبت داده شده است. پس مرز توحید و شرک این نیست که برای غیر خداوند نقشی در تأثیرات و سببیتها قائل بشویم یا نشویم.

آیا مرز توحید و شرک اعتقاد به قدرت و تأثیر مافوق‌الطبیعی است؟ یعنی اعتقاد به قدرت مافوق قوانین عادی طبیعت برای یک موجود اعم از فرشته یا انسان (مثلاً پیامبر یا امام) شرک است، اما اعتقاد به قدرت و تأثیر در حد معمولی و متعارف شرک نیست و همچنین اعتقاد به قدرت و تأثیر انسان از دنیا رفته نیز شرک است زیرا انسان مرده جماد است و از نظر قوانین طبیعی جماد نه شعور دارد نه قدرت و نه اراده، پس اعتقاد به درک داشتن مرده و سلام کردن به او و تعظیم کردن و احترام کردن او و خواندن و ندا کردن او و چیز خواستن از او شرک است. زیرا مستلزم اعتقاد به نیروی ماوراءالطبیعی برای غیر خداست و همچنین اعتقاد به

تأثیرات مرموز و ناشناخته برای اشیا مسئله اعتقاد به تأثیر داشتن یک خاک به خصوص در شفای بیماری و یا تأثیر داشتن مکان مخصوص برای استجابت دعا شرک است، زیرا مستلزم اعتقاد به نیروی ماوراءالطبیعی در یک شی است. چه، هر چه که طبیعی است شناختنی و آزمودنی و حس کردنی و لمس کردنی است. علیهذا اعتقاد به مطلق تأثیرات برای اشیا شرک نیست (آنچنانکه اشاعره پنداشته‌اند) بلکه اعتقاد به تأثیرات ما فوق‌الطبیعی برای اشیا شرک است. پس هستی تقسیم می‌شود به دو بخش: طبیعت و ماوراء طبیعت. ماوراء الطبیعه قلمرو اختصاصی خداوند است و طبیعت قلمرو اختصاصی مخلوق او و یا قلمرو مشترک خدا و مخلوقات است. یک سلسله کارها جنبه ماوراءالطبیعی دارد از قبیل احیا (زنده کردن) و اماته (میراندن)، روزی دادن و امثال اینها و باقی کارهای عادی و معمولی است. کارهای فوق معمولی قلمرو اختصاصی خداست و باقی قلمرو مخلوقات اوست.

این از جنبه توحید نظری. اما از جنبه توحید عملی هر نوع توجه معنوی به غیر خداوند، یعنی توجهی که از طریق چهره و زبان توجه کننده و چهره و گوش ظاهری شخص مورد توجه نباشد، بلکه توجه کننده بخواهد نوعی رابطه قلبی و معنوی میان خود و طرف مقابل برقرار کند و او را بخواند و متوجه خود سازد و به او توسل جوید و از او اجابت بخواهد، همه اینها شرک و پرستش غیر خداست، چون عبادت جز اینها چیزی نیست و عبادت غیر خدا به حکم عقل و ضرورت شرع جایز نیست و مستلزم خروج از اسلام است. به علاوه انجام اینگونه مراسم، گذشته از اینکه انجام مراسم عملی عبادت است برای غیر خدا و عین اعمالی است که مشرکان برای بتها انجام می‌دادند، مستلزم اعتقاد به نیروی ماوراءالطبیعی برای شخصیت مورد توجه (پیامبر یا امام) است (نظریه وهابیان و وهابی مآبان عصر ما).

این نظریه در زمان ما تا حدی شیوع یافته و در میان یک قشر خاص علامت روشنفکری شمرده می‌شود. ولی با توجه به موازین توحیدی، این نظریه از لحاظ توحید ذاتی در حد نظریه اشاعره شرک‌آلود است و از نظر توحید در خالقیت و فاعلیت یکی از شرک آمیزترین نظریه‌ها است.

قبلاً در رد نظریه اشاعره گفتیم که اشاعره از اشیا نفی تأثیر و سببیت کرده‌اند به حساب اینکه: اعتقاد به تأثیر و سببیت اشیا مستلزم اعتقاد به قطبها و منشأها در مقابل خداست و گفتیم اشیا آنگاه به صورت قطبها در مقابل خداوند در می‌آیند که در ذات، استقلال داشته باشند. از اینجا معلوم می‌شود اشاعره ناآگاهانه نوعی استقلال ذاتی که مستلزم شرک ذاتی است برای اشیا در نظر داشته‌اند، اما از آن غافل بوده‌اند و خواسته‌اند با نفی اثر از اشیا توحید در خالقیت را تثبیت نمایند. لذا در همان حال که شرک در خالقیت را نفی کرده‌اند، ناآگاهانه نوعی شرک در ذات را تأیید کرده‌اند. عین این ایراد بر نظریه وهابی مآبان وارد است. اینها نیز ناآگاهانه به نوعی استقلال ذاتی در اشیا قائل شده‌اند و از این رو نقش مافوق حد عوامل معمولی داشتن را مستلزم اعتقاد به قطبی و قدرتی در مقابل خدا دانسته‌اند، غافل از آنکه موجودی که به تمام هویتش وابسته به اراده حق است و هیچ حیثیت مستقل از خود ندارد، تأثیر مافوق‌الطبیعی او مانند تأثیر طبیعی او، پیش از آنکه به خودش مستند باشد مستند به حق است و او جز مجرائی برای مرور فیض حق به اشیا نیست. آیا واسطه فیض وحی و علم بودن جبرئیل و واسطه رزق بودن میکائیل و واسطه احیا بودن اسرافیل و واسطه فیض ارواح بودن ملک الموت شرک است؟

از نظر توحید، در خالقیت این نظریه بدترین نوع از انواع شرک است. زیرا به نوعی تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل شده است: کارهای ماوراءالطبیعی را قلمرو اختصاصی خدا و کارهای طبیعی را قلمرو اختصاصی مخلوقات خدا یا قلمرو اشتراکی خدا و مخلوق قرار داده است. قلمرو اختصاصی برای مخلوق قائل شدن عین شرک در فاعلیت است، همچنانکه قلمرو اشتراکی قائل شدن نیز نوعی دیگر از شرک در فاعلیت است.

بر خلاف تصور رائج وهابگیری تنها یک نظریه ضد امامت نیست، بلکه پیش از آنکه ضد امامت باشد، ضد توحید و ضد انسان است. از آن جهت ضد توحید است که به تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل می‌باشد و به علاوه به یک نوع شرک ذاتی خفی قائل است که توضیح داده شد و از آن جهت ضد انسان است که استعداد انسانی انسان را که از ملایک برترش ساخته و به نص قرآن مجید خلیفه ا... است و ملایک مأمور سجده به او، درک نمی‌کند و او را در حد یک حیوان طبیعی تنزل می‌دهد.

به علاوه تفکیک میان مرده و زنده به این شکل که مردگان حتی در جهان دیگر زنده نیستند و تمام شخصیت انسان بدن او است که به صورت جماد در می‌آید، یک اندیشه مادی و ضد الهی است که ما در آینده در بحث معاد درباره این مطلب بحث خواهیم کرد.

تفکیک میان اثر مجهول و مرموز ناشناخته و آثار معلوم و شناخته شده و اولی را برخلاف دومی ماوراءالطبیعی دانستن نوعی دیگر از شرک است. اینجاست که به معنی سخن رسول اکرم (ص) پی می‌بریم که فرمود راه یافتن شرک در اندیشه‌ها و عقاید آنچنان آهسته و بی سر و صدا و بی خبر است که راه رفتن مورچه سیاه در شب تاریک بر روی سنگ سخت.

حقیقت این است که مرز توحید و شرک، در رابطه خدا و انسان و جهان، «از اوئی» و «به سوی اوئی» است. مرز توحید و شرک در توحید نظری «از اوئی» است (انالله) هر حقیقتی و هر موجودی مادام که او را در ذات و صفات و افعال با خصلت و هویت «از اوئی» بشناسیم، او را درست و مطابق با واقع و با دید توحیدی شناخته‌ایم، خواه آن شی دارای یک اثر یا چند اثر باشد یا نباشد و خواه آنکه آن آثار جنبه ما فوق‌الطبیعی داشته باشد یا نداشته باشد. زیرا خدا تنها خدای ماوراءالطبیعه، خدای آسمان، خدای ملکوت و جبروت نیست، خدای همه جهان است. او به طبیعت همان اندازه نزدیک است و معیت و قیومیت دارد که به ماوراءالطبیعه و جنبه ماوراءالطبیعه‌ای داشتن یک موجود به او جنبه خدایی نمی‌دهد. قبلاً گفته شد که جهان از نظر جهان بینی اسلامی ماهیت «از اوئی» دارد. قرآن کریم در آیات متعددی عملیات اعجاز آمیز از قبیل مرده زنده کردن و کور مادرزاد شفا دادن را به برخی پیامبران نسبت می‌دهد. اما همراه آن نسبتها کلمه «بازنه» را اضافه می‌کند. این کلمه نمایشگر ماهیت «از اوئی» این کارهاست که کسی نپندارد انبیا از خود استقلالی دارند. پس مرز توحید نظری و شرک نظری «از اوئی» است. اعتقاد به وجود موجودی که موجودیتش «از او» نباشد شرک است. اعتقاد به تأثیر موجودی که مؤثریتش «از او» نباشد باز هم شرک است. خواه اثر، اثر مافوق‌الطبیعی باشد مثل خلقت همه آسمانها و زمینها و یا یک اثر کوچک بی اهمیت باشد مثل زیر و رو شدن یک برگ.

مرز توحید و شرک در توحید عملی «به سوی اوئی» است (انا الیه راجعون) توجه به هر موجود اعم از توجه ظاهری و معنوی هرگاه به صورت توجه به یک راه برای رفتن به سوی حق باشد و نه یک مقصد، توجه به خداست. در هر حرکت و مسیر توجه به راه از آن جهت که راه است و توجه به علامتها، فلشها و نشانه‌های راه برای گم نشدن و دور نیفتادن از مقصد، از آن جهت که اینها علامتها، نشانه‌ها و فلشها هستند، «به سوی مقصد» بودن و «به سوی مقصد رفتن» است. انبیا و اولیا راههای خدا هستند انتم السبیل الا عظم و الصراط الاقوم «از فقرات زیارت جامعه کبیره» آنان علامتها، نشانه‌های سیر الی ... هستند و اعلاما لعباده و منارا فی بلاهه و ادلاء علی صراطه «از فقرات زیارت جامعه کبیره»

هادیان و راهنمایان به سوی حق می‌باشند . . . الدعاه الی الله و الادلاء علی مرضاه الله «از فقرات زیارت جامعه کبیره» پس مسئله این نیست که توسل و زیارت و خواندن اولیا و انتظار کاری مافوق‌الطبیعی از آنها شرک است. مسئله چیز دیگر است: اولاً باید بدانیم انبیا و اولیا چنین صعودی در مراتب قرب الهی کرده‌اند که از ناحیه حق تا این حد مورد موهبت واقع شده باشند یا نه؟ از قرآن کریم استفاده می‌شود که خداوند به پاره‌ای از بندگان خود چنین مقامات و درجاتی عنایت کرده است.

مسئله دیگر این است که آیا مردمی که توسلات پیدا می‌کنند و به زیارت می‌روند و حاجت می‌خواهند از نظر توحیدی درک صحیحی دارند یا ندارند؟ آیا واقعاً با نظر «به سوی اوئی» به زیارت می‌روند یا با فراموشی «او» و مقصد قرار دادن شخص زیارت شده که بدون شک اکثریت مردم با چنان توجه غریزی به زیارت می‌روند ممکن است اقلیتی هم باشند که فاقد درک توحیدی (ولو در حد غریزی) باشند به آنها باید توحید آموخت نه آنکه زیارت را شرک دانست.

مسئله سوم این است که اقوال و افعال که حکایتگر تسبیح و تکبیر و تحمید است و ستایش ذات کامل علی‌الاطلاق و غنی علی‌الاطلاق است در مورد غیر خدا شرک است. سیوح مطلق و منزه مطلق از هر نقص و کاستی اوست. بزرگ مطلق اوست. آنکه همه ستایشها منحصرأ به اوست. ذات اوست. این‌گونه توصیفها چه به صورت قولی و چه به صورت عملی برای غیر خدا شرک است.

والسلام علیکم و رحمه‌اله و برکاته

(ادامه دارد)